بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 آذر 1393.

به تناسب این بحث را که آغاز کردیم که نحوه تعلق وصیت به مال و نحوه تعلق ارث به مال به چه شکل است و رابطه اش چیست. به عنوان مقدمه بحث حقیقت کلی فی المعین را مطرح می کردیم و تحلیل ثبوتی و اثباتی این بحث را دنبال می کردیم. مرحوم شیخ انصاری در ذیل بحث بیعٍ من جملهٍ متساوی الاجزاء، این بحث را طرح می کند که بین مبیع مشاع و مبیع کلی تفاوت هایی هست. اولا در مبیع کلی اختیار تعیین با بایع هست. بر خلاف بیع مشاع که هیچ یک از دو طرف اختیار ندارند و باید قسمت با تراضی آن دو تا صورت گیرد. فرق دوم این هست که اگر قسمتی از مال تلف شد تا زمانی که به مقدار کلی موجود هست، از مال مشتری چیزی تلف نشده است. به خلاف مبیع مشاع که اگر تلفی بر آن واقع شود به نسبت تلفی که واقع می شود از مال مشاع هم کم می شود. فرق سوم این هست که در مبیع مشاع یعنی در کلی فی المعین اگر بعد از اینکه به نحو کلی فی المعین قسمتی از مال را فروخت دوباره به شخص دیگری هم قسمتی از این مال را فروخت. فرض کنید این دو قسمت ها مساوی بودند. اگر تلفی واقع شد بر مال به اندازه یک مبیع باقی ماند. این سهم مشتری اول هست و سهم مالک و مشتری دوم تلف شده است. این خواص کلی فی المعین هست که مرحوم شیخ بیان فرموده اند. این خواص را توجیه می کنند اما آن مطلب اول که اختیار در تعیین مالک با بایع هست و مشتری حق مطالبه بیشتر ندارد می گویند به خاطر اینکه آن چیزی که مشتری مالک شده است کلی است. اما خصوصیات را مالک نشده است که بخواهد خصوصیات را مطالبه کند. خب این ظاهر این تعبیر این هست که خصوصیات در ملک مالک باقی مانده است. و خصوصیات را بایع هنوز مالک هست. خب اما قسم دوم که وقتی تلف شد از ملک بایع تلف می شود و تا وقتی که به مقدار مبیع موجود هست از ملک مشتری چیزی کم نمی شود این هم همین توجیه می فرمایند می گویند که در واقع کلی هنوز موجود هست و چون کلی موجود هست خب باید آن کلی که موجود هست را باید به مشتری تحویل دهد. این هم با همین سازگار هست که کلی یعنی جزئیات و خصوصیات فردی افراد ملک بایع هست و آن چیزی که برای مشتری هست، فقط یک کلی است که آن کلی هنوز تلف نشده است. اما مطلب سومی که شیخ بیان می کنند ظاهرش این است که با این فروش یک تزییقی در ملک مالک ایجاد شده است کأنه ملک بایع از آن جزئیت به کلیت تبدیل شده است. تعبیر شیخ این هست که مالک بعد از فروش قسمتی از مال به مشتری اول، ملکش ماعدای آن قسمت مشتری خواهد بود. الباقی بعد ملک المشتری ملک بایع است. کأنه ملک بایع از جزئیت به کلیت تبدیل شده است. خب بعد این سوال می آید که اگر ملک بایع از جزئی به کلی تبدیل شده است، بایع مالک کلی است. مشتری هم مالک کلی است. آن دو تا خاصیت اول که گفتید اختیار تعیین با بایع است و وقتی مال تلف شد از ملک بایع تلف می شود و نه از ملک مشتری آنها را چجوری می خواهید تعیین کنید؟ این خب یک سوالی هست که به فرمایش شیخ وارد می شود که حالا بعد در موردشان بحث می کنیم که چگونه می شود کلام شیخ را توجیه کرد به گونه ای که هر سه مطلبی که ایشان می فرمایند توجیه شود. مرحوم شیخ بعد از اینکه این سه فرق را بیان می کنند می گویند اینها البته تا قبل از اقباض مالک است. ولی اگر مالک کل مال را در اختیار مشتری قرار داد. به این عنوان که بعضی از این مال از باب وفای به آن کلی باشد و بعضی هایش از باب وفا نباشد. به جهت ملک خودش باشد. اینجوری به عنوان اینکه بعضی هایش از باب وفا باشد اگر اینجوری اقباض به نحو کلی و بدون تعیین اقباض کرد، این ملک از کلیت خارج شده و به نحو اشاعه می شود. حالا خب یک سوال هست که چطور شد که با این اقباض آن ملک مشتری به کلیت خودش باقی نیست و حالت مشاع پیدا می کند. این هم یکی دیگر از نقاط دیگر کلام شیخ هست که نیازمند بحث و بررسی است. بعد مرحوم شیخ یک بحث دیگر را در ذیل مطرح می فرمایند. آن اینکه علما در بحث بیع صاعٍ من صبره، مشهور علما گفته اند این منزل بر کلی فی المعین هست. همین مشهور در بحث اینکه، کسی که از درخت ثمراتش را می فروشد و ارتال معینی را استثنا می کند. این ارتال معین محمول بر اشاعه است به خاطر همین اگر ثمره این باغ و درختان از بین رفت، از آن مستثنی هم کم می شود به مقداری که قسمتی از ثمره، مثلا نصف ثمره اگر تلف شد از قسمت مستثنا هم نصفش کم می شود در حالی که اینجا ما باید برعکس بگوییم کأنه طبق قاعده باید بگوییم که ملک بایع به نحو کلی فی المعین است. کأنه همه ش منتقل می شود به مشتری. به نحو کلی فی المعین آن ارتال مستثنا شده در ملک بایع قرار دارد. بنابراین باید بگوییم تا وقتی که به اندازه مستثنا باقی مانده است از ملک بایع چیزی کم نشده است. اگر آن من باع صاع من صبره را شما حمل به کلی فی المعین می کنید اینجا هم باید حمل به کلی فی المعین کنید البته برعکس. یعنی باید بگویید که مشتری تمام مال را مالک می شود. بایع آن ملک مستثنا را به اندازه کلی فی المعین مالک می شود و احکام کلی فی المعین را بر آن بار کنید که یکی از آن احکام این هست که تا وقتی که به اندازه کلی فی المعین هست از مال مالک کلی چیزی کم نمی شود. فرق بین این دو چیست که اثباتا این دومی را بحث استثنا را حمل بر اشاعه می کنید و بحث بیع صاع من صبره را حمل به کلی فی المعین می کنید. خب مرحوم شیخ شروع به بحث کردن می کند. در کل این بحث ها در واقع بحث در دو محور کلی باید دنبال شود. یک بحث این است که حقیقت کلی فی المعین و اشاعه ثبوتا چیست؟ اعتبار اشاعه تحلیل حقوقی اش چیست؟ تحلیلی عقلائی اش؟ و اعتبار کلی فی المعین تحلیلش چیست؟ این یک بحث. بحث ثبوتی. یک بحث دیگر بحث اثباتی است. حالا چه السنه ای کاشف از کلی فی المعین است و چه السنه ای کاشف از اشاعه است؟ این بحث اخیری که مرحوم شیخ مطرح کرده است این بحث در واقع بحث اثباتی هست که چرا قوم بین صاع من صبره و استثنا ارتال معلومه، فرق گذاشته اند. استثنا ارتال معلومه را حمل بر اشاعه کرده اند و صاع من صبره را حمل به کلی فی المعین کرده اند. بحث اثباتی است که منشأ و ضابطه این استظهار چیست. خب حالا ما این بحث را تحلیل ثبوتی اش شروع می کنیم. مرحوم شیخ در مورد اشاعه اصلا بحث نکرده اند که حقیقت اشاعه چیست مرحوم آقای خوئی اینجا در از محاضرات فی الفقه الجعفری که آقا سید علی هاشمی شاهرودی نوشته است، پدر آقا سید محمود، آنجا من بحث آقای خوئی را از روی آن مطالعه کردم. خب ابتدا وارد بحث اشاعه شده اند. احتمالاتی را مطرح می کنند و یک احتمالی را خودشان اختیار می کنند. من می خواهم همان مطلبی که آقای خوئی خودشان اختیار می کنند بیان کنم و بعد یک توضیحات بیشتری بدهم.

سوال:.. از مصباح الفقاهه....

پاسخ: نه من مراجعه نکردم علی القاعده باید آنجا هم داشته باشد بحث را. آن را هم نگاه می کنم ولی علی القاعده باید من حالا از المحاضرات این بحث را نگاه کردم. حالا مصباح الفقاهه را هم بعدا نگاه می کنم ببینیم آیا تفاوت دارد یا خیر.

وارد جزئیات بحث نمی خواهم شوم کلیت بحثی که آقای خوئی مطرح کرده اند را عرض می کنم و یک توضیحاتی هم ضمیمه اش می کنم. مرحوم آقای خوئی اینجوری اختیار می کنند که در واقع بحث اشاعه یک اضافه خاصه ای هست. اصلا ملکیت یک اضافه ای هست بین مالک و مملوک. یک اضافه ای بین مالک و مملوک است. گاهی اوقات این مالک ممکن است به نحو مجموعی طرف اضافه واقع شود. اشاعه جایی هست که مالک ما مجموع من حیث المجموع است. همچنان که مملوک ما گاهی اوقات می تواند مجموع من حیث المجموع باشد. جایی که فرض کنید یک انباری هست که تک تک اجزاء آن، اینها صلاحیت مملوکیت ندارند به دلیل اینکه رغبت عمومی در موردش نیست. اینها وقتی با هم جمع می شوند تازه صلاحیت مملوکیت پیدا می کنند. در مورد مالک هم گاهی اوقات مالک یک نفر نیست. مالک مجموع من حیث المجموع است. در نتیجه، نتیجه اینکه مالک مجموع من حیث المجموع است آن این است که هر یک از این افرادی که در این مجموعه قرار دارند ملکیتشان یک ملکیت ضعیفه است نه یک ملکیت تامه. کأنه ما ملکیت یک اعتبار ملکیت تامه داریم و یک اعتبار ملکیت ناقصه داریم. دو تا ملکیت ناقصه که کنار هم قرار گیرد یک ملکیت تامه متعلق به مجموع مالک هایی که ملکیت ناقصه را داشته اند شکل می گیرد. و ایشان اینجوری تحلیل می کند. حالا من این را می خواهم توضیح دهم. ببینید اصلا اصل حقیقت مالکیت چیست؟ ما یک قدرت تکوینی داریم، این قدرت تکوینی را مشابهش را در عالم اعتبار لحاظ وقتی می شود اعتبار می شود این ملکیت از آن در می آید. حالا نمی خواهم تحلیل دقیق کنم که این نحوه مشابه سازی عالم اعتبار از عالم تکوین به چه نحوی است. عالم اعتبار خیلی هایش از سنخ مشابه سازی نسبت به عالم تکوین هست به نحو خاصی که در جای خودش باید این نحوه مشابه سازی را بحث کنیم و صحبت کنیم. کسی که مثلا یک سنگی اینجا هست، یک موقعی یک نفر این سنگ را به تنهایی می تواند بلند کند. یک موقعی یک شخص به تنهایی نمی تواند این سنگ را بلند کند و باید یکی دیگر کنارش قرار گیرد و دو نفری این را بلند کنند. ملکیت مستقل، تامه در جایی هست که مملوک به تنهایی در اختیار مالک است. ملکیت ناقصه یا ملکیت مشاعی جایی هست که به منزله این هست که کأنه این دو تا این را می توانند از جا بکنند و اختیار این را دا رند. البته این توضیح را هم بد هم که ملکیت از صرف قدرت مالک بر این مال انتزاع نمی شود. د و تا قدرت با هم دیگر، دو تا چیز با هم دیگر وقتی تلفیق می شوند ملکیت را ایجاد می کنند. یکی اینکه مالک اختیار ا ین مال را داشته باشد و بتواند در مال تصرف کند و نیاز به اجازه دیگران نداشته باشد و یکی هم اینکه دیگران هم نتوانند تصرف کنند. جواز تصبرف مالک و حرمت تصرف دیگران با هم دیگر ملکیت را تشکیل می دهد. یعی ملکیت که اعتباری هست، اعتبارات و احکام وضعیه مصححش یک احکام تکلیفیه هست یا انتزاع می شود از احکام تکلیفیه. حالا آن بحث که در احکام وضعیه هست که از احکام تکلیفیه انتزاع می شود یا مصححش آن هست. به هر حال برای اینکه این حکم وضعی ملکیت تحقق داشته باشد باید دو حکم تکلیفی وجود داشته باشد. یک حکم تکلیفی جواز تصرف مالک من دون رضایت دیگران. یکی حرمت تصرف دیگران بدون اجازه مالک. این دو تا با هم دیگر ملکیت را تشکیل می دهد. این جواز و حرمت از یک جواز و حرمت مشابهش در عالم تکوین شبیه سازی شده اند. و مشابه سازی شده اند و مجموعا یک چیزی به نام ملکیت را ایجاد کرده اند. شبیه همین در بحث اشاعه این است، اشاعه آن جایی هست که دو نفر اختیار این مال را داشته باشند و کس دیگر هم بدون اجازه این دو نفر نتواند در آن مال تصرف کند. کأنه در عالم تکوین اگر در نظر بگیریم جایی که دو نفر مثلا یک سنگ را بتوانند با هم دیگر بردارند و دیگران هم نتوانند این سنگ را بردارند. این نکته دیگرش هم هست. دیگران هم نتوانند این سنگ را بردارند، از این مجموعه ما با مشابه سازی ملکیت را در عالم اعتبار ایجاد می کنیم. خب گاهی اوقات این دو طرفی که با هم دیگر شریک هستند، میزان تأثیرشان در این شیء مساوی است. دو نفر هستند هر کدام نصف نصف. گاهی اوقات نه، اینها میزان تأثیرشان مختلف است. کما اینکه یک سنگ را در عالم تکوین که می خواهند بلند بکنند گاهی اوقات یک نفر، به اندازه یک سوم زوری که لازم هست یک نفر ایجاد می کند و دو سوم آن را دیگری. و این زورهایش که با هم جمع می شود می توانند این سنگ را بلند کند. خب شبیه همین را در باب ملکیت هم، ملکیتی که به اشاعه هست همین جور تصویر می شوئد که میزان نقصان ملکیت به چه نحو است. خب اینجا در عالم اثبات برای اینکه اثباتا مقدار نقصان ملکیت هر یک از مالک ها را بیان کنند، از کسر مشاع معمولا استفاده می کنند. می گویند که یک سوم آن ملک مالک است. مثلا الف است. دو سوم آن ملک مالک ب است. این معنایش این هست که نه اینکه این یک نوع تقسیم خارجی وجود دارد. یک سوم منحاز مجزا مال یکی، و دو سوم منحاز مجزا مال دیگری است. این نیست. به دلیل اینکه میزان تأثیرشان در آن اعتبار چه مقدار هست از واژه یک سوم و دو سوم استفاده کردیم. در عالم تکوین اگر در نظر بگیرید ببینید یک سنگ را که بخواهند بلند کنند صحبت سر این هست که هر یک از اینها توانایی برداشتن چه مقدار از این سنگ را دارند؟ اگر یکی از آنها یک سوم و دیگری دو سوم توانایی دارد و حالا با ریختن زور هایشان روی هم دیگر این کل سنگ را بلند می کنند از این اعتباری که ناشی از تجزیه کردن هست. یعنی آن قدرت ها را، الآن با هم دیگر این را دارند بلند می کنند ولی برای اینکه بفهمیم میزان تأثیرشان در این مجموعه چقدر است در عالم اعتبار اینها را تجزیه می کنیم می گوییم که یک سوم آن ملک یکی است و دو سوم آن ملک دیگری است. در واقع حقیقتش این است که کل این، ملک این دو است ولی ملکیت ناقصه. ملکیتی که به اندازه یک سوم ناقص است که نتیجه این بحث این می شود که اگر بعد بخواهند اینها را قسمت کنند و جدا کنند یک سوم آن به یکی داده می شود و دو سوم آن به دیگری داده می شود. نتیجه این نقصان ملکیتی که هر یک از اینها دارند در زمان تجزیه کردن ظاهر می شود و الا قبل از اینکه تجزیه کنند هر دو شان اگر هر دو اجازه دهند می شود در مال تصرف کرد و هیچ کدوم هم اجازه ندهند نمی شود در مال تصرف کرد. تا زمانی که اینها با هم دیگر هست و اینها تأثیر فقهی خاصی این شدت و ضعف ملکیت ندارد. اینجا این بحث، خب حالا این بحث،

سوال: تأثیر دارد دیگر. اگر یکی اجازه دهد و دیگری اجازه ندهد به این معنا نیست که آن که اجازه ندهد یک سوم مال مال اوست ما بتوانیم از دو سوم دیگر استفاده کنیم

پاسخ: نه نه اینجا چون منحاز نیستند. هر کدامشان اجازه ندهند یعنی دیگری نمی شود تصرف کند. فرق ندارد یعنی مالک یک سوم اگر اجازه ندهد در کل مال نمی شود تصرف کرد و مالک دو سوم هم اگر اجازه ندهد به همین صورت . پس فرق ندارد.

سوال: همین میگویم اثر شرعی اش همین است که...

پاسخ: نه، یک سوم و دو سوم بودن.

سوال: بله بله من هم همین را می گویم. می گویم حتی آن که یک سوم است می گوید تصرف نکن به این معنا نیست که در دو سوم دیگر می شود تصرف کرد بلکه در کل آن نمی شود تصرف کرد.

پاسخ: بله درست است.

سوال: ملکیت را شدت و ضعف در آن می گویید قابل تصور است؟

پاسخ: بله بله. نه کاملا قابل تصویر است و هیچ مانعی ندارد. هم چنان که در قدرت خارجی و تکوینی شدت و ضعف تصویر دارد مشابه سازی اش هم همین مطلب تأثیر دارد.

سوال: ... یعنی اضافه تکوینی...

پاسخ: نه نه. اضافه تشریعیه اعتباری هست به همین معنای شدت و ضعف.

سوال: شدت و ضعف معنا ندارد

پاسخ: معنا دارد و هیچ اشکالی ندارد.

سوال: اینکه مثلا به صورت مشاع مالک هستند می توانند هبه کنند یا خیر؟

پاسخ: بله می توانند.

سوال: پس ملکیت ...

پاسخ: نه اجازه بدهید. ملکیت آثاری دارد یکی از آثار آن جواز هبه کردن است. نسبت به آن اثر ملکیت ناقصه هم کافی است. ولی جواز تصرف در مال ملکیت ناقصه در موردش کافی نیست.

سوال: ...... ملکیت فرق دارد با ملکیت تام؟

پاسخ: بله و بعضی از آثار، آثار ملکیت تامه است.

سوال: هبه مگر تصرف نیست؟

پاسخ: هبه اثر ملکیت تامه نیست. اثر ملکیت ناقصه هم کافی است. چون متوقف بر وجود خارجی نیست. حالا اجازه دهید این را بعدا در موردش توضیح می دهم

این به هر حال یک اعتبار خاصی هست که در مورد اشاعه هست. خب حالا قسمت چیست؟ آقای خوئی تعبیر می کند که قسمت یک نحو معاوضه ای است که عمومات آن را شامل می شود. من حالا تعبیر معاوضه را خیلی نمی پسندم. حالا تعبیر کنیم یک عقد عقلایی هست که برای تبدیل ملکیت ناقصه به ملکیت تامه عقلاء برایشان دارند. به میزان نسبتی که آن نقصان دارد آن اگر قسمت کردند با آن قسمت با رضایت طرفین یک عقد خاص عقلایی هست که آن معاوضه شاید تعبیر خوبی نباشد. در مورد معاوضه

سوال:....

پاسخ: قسمت خارجی دیگر افراض دیگر. افراض عقدی از عقود است. یعنی طرفین می توانند با هم دیگر تعهد کنند که حالا که ما ملکیتمان یک ملکیت ناقصه است، ما می خواهیم ملکیتمان تامه شود. اختیار این مال با آنها است و آنها می توانند افراض کنند. یک عقد خاص است. معاوضه تعبیر یک نوع خاص تعبیر لطیفی نیست همان عقد را تعبیر کنیم.

سوال: عرف هم معاوضه تعبیر نمی کند.

پاسخ: معاوضه تعبیر نمی کند. اسم معاوضه در اینجا ها به کار نمی رود ولی عقد نه، قراردادی ما می بندیم یک پیمان ما با هم دیگر داریم که نتیجه این پیمان این هست که حق من مملوک من کم می شود و ملکیت من کامل می شود. تقسیم یعنی آن نقصانی که در ملکیت هست به نقصان در مملوک تبدیل می شود. این تبدیل نقصان در ملکیت به نقصان در مملوک این یک نوع قراردادی هست که حق این قرارداد طبق چیز عقلا با آن مالک کل مجموعه هست یعنی این دو با همدیگر وقتی رضایت کردند این حق را دارند که این تبدیل را انجام دهند. آن حالا تعبیر معاوضه را شاید خیلی تعبیر لطیفی نباشد. این حالا یک اجمالی از بحث اشاعه.

عمده بحث، بحث کلی فی المعین هست. حقیقت کلی فی المعین چیست؟ یک جور ما ممکن است اینجوری کلی فی المعین را تصویر کنیم و بگوییم که کسی که مالک یک مال هست، تک تک فرض کنید یک مالی هست، هزار تن گندم در این انبار هست. خب این هزار تن گندمی که در این انبار هست من در تک تک تن ها. حالا هزار کیسه در نظر بگیرید. هزار کیسه گندم در این انبار هست. تمام جزئیات آنها را من مالک هستم. یکی از این کیسه از هزار تا را من می فروشم حالا یا یکی یا پنجاه تا یا نهصدو نود تا می فروشم. فرقی ندارد آن مقداری که من می فروشم اکثریت باشد یا پانصد تا باشد یا نصف نصف، اقلیت باشد. این جهتش فرقی ندارد. خب آن که من می فروشم در واقع ملکیتم نسبت به جزئیات را سلب نکرده ام. یک ملکیتی نسبت به کلی برای آن مشتری اعتبار کرده ام. ولی هنوز من این اجزاء را جزئیاتش را من مالک هستم. رو هر کدام از این افراد که دست بگذاریم ملک من هست ولی یک کلی را آن مشتری از من مطالبه دارد و ملک من از شخصی به کلی تبدیل نمی شود. بلکه یک ملک کلی اینجا مشتری مالک می شود البته مالک شدن مشتری نسبت به کلی، یک نوع تضیقی در ملکیت افراد ایجاد می کند. ولی تضیق تقیید افرادی نیست. نه اینکه من هزار تا کیسه است بعضی از این کیسه ها از ملکیت من خارج شود. همه این کیسه ها در ملکیت من هست ولی نسبت به آن ملکیت من که دارم یک نوع تضیّق در نحوه ملکیت من نسبت به آنها ایجاد می شود. هم چنان که در اشاعه وقتی من ملک مشاع پیدا کردم، ملکیتم یک نوع قصوری پیدا میکند. یک نوع قصور در ملکیت من در اشاعه حاصل می شد دیگر. اینجا هم من مالک فرد فرد اینها هستم. این ملکیت من نسبت به فرد فرد اینها، قصوری در آن ایجاد می شود. یک نوع ملکیت ناقص می شود به مقداری که معارض هست ملکیت افراد با ملکیت کلی، از ملک من خارج می شود و داخل در آن ملک مشتری در می آید. این یک تحلیل. حالا این یک جور. یک جور دیگر این هست که من بگوییم نه، ملک من قبلا ملک شخصی بوده است. ولی بعد از اینکه یک کیسه از این هزار کیسه را فروختم، ملک من هم می شود ملک کلی. من در واقع قبلا هزار کیسه مالک بودم. هزار کیسه معین ولی بعد از فروش یک کیسه، ملک من می شود نهصدو نود و نه کیسه. ملک مشتری هم می شود یک کیسه. هیچ کدام هم معین نیست. ولی با وجودی که اینها هیچ کدام معین نیست، نحوه ملکیت هایی که من نسبت به این کلی ها دارم، با نحوه ملکیت مشتری متفاوت است. این تحلیل دوم، تحلیلی هست که از کلام آقای اراکی استفاده می شود و از بعضی از کلمات مرحوم شیخ با این تحلیل دوم سازگار است ظاهرش و بعضی از تحلیل هایش با آن تحلیل اول سازگار است. حالا ببینیم آیا می توانیم کلام شیخ را یک تفسیری کنیم که تمام کلماتش با هم دیگر هماهنگ شود؟ حالا آن بعدا در موردش باید صحبت کرد. ببینید مرحوم آقای اراکی اینجوری تعبیر کرده اند در، ایشان می فرمایند که اینکه ملک بایع کلی شده است، نه به خاطر این که مستقلا اعتبار یک نوع ملک کلی صورت گرفته است. ملک کلی ابتدائا صورت نگرفته است یک نوع اعتبار تبعی صورت گرفته است. یعنی چه؟ یعنی می گویند ما در واقع وقتی بایع یک کیسه از هزار کیسه را می فروشد، به نحو کلی مشتری مالک یک کیسه می شود. نتیجه قهری مالکیت مشتری، کلی شدن ملک بایع است. حالا که کلی شد به عنوان الباقی بعد آن یک کیسه مالک می شود. نه به عنوان 999 کیسه. 999 کیسه را مالک نیست. الباقی من هذا المال بعد کسر صبرهٍ، آن را مالک می شود. بعد کسر کیسه. یعنی عنوان ملک بایع، عنوان کلی می شود ولی کلی ای که از جهت تعداد هم دیگر تعین ندارد. به عنوان 999 کیسه، چون 999 کیسه که از اول اعتبار نکردیم برای مالک. آن که اعتبار کردیم این است که یک کیسه از این مال خارج شد. پس مال بایع می شود الباقی بعد کسر کیسهٍ. این عنوان. این عنوان الباقی بعد کسر کیسهٍ، یک عنوان عامی هست که از جهت تعداد قابل تشکیک است. یک عنوان مشکک است. بستگی دارد که آیا تمام مال باقی مانده باشد یا تمام مال باقی نمانده باشد. اگر همه مال باقی مانده باشد تعداد مال مالک 999 کیسه است. اگر باقی نمانده باشد، کم بشود، هر چه کم شود از این عنوان الباقی بعد کسر یک کیسه کم می شود. چون عقلا هم همینجور است. این عنوان، عنوانی هست که با محفوظ بودن سهم مشتری این عنوان اصلا شکل گرفته است. آن مقداری که برای من باقی می ماند. فرض کنید که، ببینید ایشان مثال می زند. به عنوان ربح، ربح یعنی آن چیزی که از سرمایه زیاد می آید. من فرض کنید الآن یک مالی را خریدم هزار تومن. این مال قیمتش رفت بالا شد هزار و پانصد تومن. خب من الآن چانصد تومان ربح دارم. اگر دوباره قیمتش پایین آمد و شد هزار و دویست تومن. از سرمایه کم نمی شود از سود کم می شود چون سود عنوانش این هست که آن مقداری که بیشتر از سرمایه دست من هست. حقیقتا آن سود یک مفهومی است که آن مفهوم قابل زیاده و نقصان است. مفهومش یعنی حقیقتش یک حقیقتی هست که زیادی و نقصان پذیر است. و این مطلب، مطلبی هست که باعث می شود که به اصطلاح زیان به مال بایع وارد شود نه به مال مشتری. حالا این را ملاحظه بفرمایید الآن اذان شد ببینید آیا این مطلب می تواند سه فرقی بین اشاعه و کلی فی المعین هست هر سه را توجیه کند؟ چون این، ممکن است ما بگوییم که این توجیه فرق دوم و سوم را می کند ولی توجیه فرق اول را نمی کند. این را ملاحظه فرمایید و شنبه انشاءالله ادامه می دهیم. و اینکه آیا این تحلیل درست است یا آن تحلیل اول که عرض کردم آن درست است. و آن تحلیل هم باید خودش تعریفات دقیق تری در موردش ارائه شوم که در موردش بعدا صحبت خواهیم کرد.

سوال: تحلیل دیگری امکان ندارد؟

پاسخ: حالا ببینیم اگر تحلیل دیگری وجود داشت در موردش صحبت می کنیم.

حالا بفرمایید آن تحلیلاتی که آقایان در این مطلب عرض کرده اند را در موردشان صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد